

گزارش

تکرار کوچ‌های دسته‌جمعی

دراین‌میان، اعتراضات و شرایط ناامنی که هم‌اکنون در فضای اقتصادی و اجتماعی کشور مشاهده می‌شود، ممکن است حتی به افزایش پذیرش پرونده‌های پناهندگی و پناه‌جویی منجر شود، بنابراین می‌توان از این منظر نتیجه گرفت که موج جدید مهاجرت تشدید خواهد شد و سازوکارها و مکانیسم‌های آن نیز به‌همین‌ترتیب شکل خواهد گرفت». او به مقایسه وضعیت مهاجرت در گذشته و اکنون می‌پردازد: «اولا با افزایش نرخ ارز، قطعا هزینه‌های تحصیل در خارج از کشور تا حد زیادی افزایش پیدا کرده؛ به‌ویژه برای افرادی که قصد دارند به صورت کاملا متکی بر منابع مالی شخصی خود اقدام کنند، یعنی به‌اصطلاح به شکل «سلف‌فاند» مهاجرت تحصیلی داشته باشند. این موضوع به‌عنوان یک اهرم محدودکننده یا دست‌کم‌کاهنده برای مهاجرت تحصیلی عمل خواهد کرد. درعین‌حال، با توجه به اختلاف فاحش نرخ ارز و همچنین فاصله معنادار سطح حقوق و دستمزدها در داخل ایران و خارج از کشور، از سوی دیگر انگیزه برای فعالیت اقتصادی در خارج از کشور افزایش پیدا می‌کند.

منظور مشخصا اشتغال‌هایی است که درآمد دلاری دارند یا به عبارتی امکان فعالیت در بازارهای جهانی را فراهم می‌کنند؛ به نحوی که فرد بتواند درآمد ارزی داشته باشد و حتی هزینه‌های زندگی را در داخل ایران پوشش دهد یا به نوعی به «نان‌آور بین‌المللی» برای خانواده تبدیل شود. بنابراین، در حوزه مهاجرت تحصیلی شاهد افزایش هزینه‌ها و در نتیجه احتمال کاهش نسبی خواهم بود، اما در مقابل، مهاجرت‌های اقتصادی تشدید و تقویت می‌شوند».

به گفته این اقتصاددان، در موضوع پناهندگی و پناه‌جویی نیز، همان عامل ناامیدی، بی‌چشم‌اندازی و مسائل مربوط به ناپایداری و بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، به طور طبیعی موجب تشدید مهاجرت‌های پناه‌جویانه خواهد شد و از این منظر نیز روند افزایشی پیش‌بینی می‌شود: «اما تفاوت اصلی میان دوره‌های قبل و دوره فعلی، به نظر می‌رسد در این نکته نهفته باشد که مهاجرت‌ها حداقل تا اطلاع ثانوی، بیش از گذشته رنگ و بوی یک‌طرفه و بدون بازگشت به خود گرفته‌اند. دلیل آن هم این است که چشم‌انداز داخلی برای بازگشت، چندان مساعد و امیدوارکننده نیست. در نتیجه، مهاجرت‌ها بیش‌ازپیش به سمت مهاجرت‌های یک‌طرفه و به‌اصطلاح «بی‌بازگشت» حرکت می‌کنند؛ مگر آنکه اتفاقی خارق‌العاده در سپهر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور رخ دهد. این نکته را می‌توان مهم‌ترین تفاوت وضعیت فعلی با دوره‌های پیشین دانست.

ضعف ساختاری در جذب نیروی نخبه

صلواتی تأثیر ضعف ساختاری را عاملی مهم تعریف می‌کند: «در بخش عمده‌ای از ماجرا، ریشه اصلی ناکارآمدی‌هایی که امروز به‌ویژه در حوزه اقتصاد با آن مواجهیم، ناشی از ضعف ساختاری در به‌کارگیری، جذب و حفظ نیروی نخبه و کارآمد در عرصه‌های مختلف تولیدی، خدماتی و حتی حوزه‌های میان‌بخشی بوده است. بالطبع، از دست دادن همین نیروی انسانی کارآمد -آن‌هم تعداد اندکی که همچنان در داخل کشور باقی مانده‌اند- و خروج آنها از چرخه اقتصادی کشور به هر شکل ممکن، تأثیرات بسیار مضاعف و عمیقی بر افزایش ناکارآمدی خواهد گذاشت. ما با یک چرخه باطل ناکارآمدی مواجهیم؛ چرخه‌ای که با کوچ‌های دسته‌جمعی نیروی انسانی، بیش‌ازپیش تشدید خواهد شد. نیروی انسانی‌ای که برای پرورش و آماده‌سازی آن زحمات بسیار زیادی کشیده شده و هر واحد از این نیروی انسانی برای رسیدن به مرحله بهره‌وری، نیازمند یک تا دو و حتی سه دهه سرمایه‌گذاری آموزشی، اقتصادی و اجتماعی بوده، اکنون در بازه‌های زمانی کوتاه و با سرعت بالا در حال از دست رفتن است. در نتیجه، سطح سرمایه‌های انسانی باکیفیت کشور بیش از هر زمان دیگری در حال تنزل است و این مسئله به طور مستقیم به افزایش ضریب گسترش فقر، فلاکت و ناکارآمدی در کشور منجر خواهد شد. این روند باعث می‌شود که جامعه و اقتصاد ایران هرچه بیشتر در این وضعیت ناکارآمدی که در آن فرورفته است، گرفتار شود و به تبع آن، دامنه و شدت مشکلات نیز به صورت تصاعدی افزایش پیدا کند».

البته تفاوت‌هایی هم درباره مهاجرت‌های پیشین و آینده نیز وجود دارد: «درمورد تفاوت‌ها با شباهت‌های دوره‌های پیشین می‌توان این‌گونه توضیح داد که اولاً با افزایش نرخ ارز، قطعا هزینه‌های تحصیل در خارج از کشور تا حد زیادی افزایش پیدا کرده است؛ به‌ویژه برای افرادی که قصد دارند کاملا متکی بر تأمین منابع مالی خودشان اقدام کنند، یعنی درواقع اگر بخواهند به صورت سلف‌فاند مهاجرت کنند. این موضوع یک نکته مهم است و به‌عنوان یک اهرم محدودکننده یا کاهش‌دهنده مهاجرت تحصیلی عمل خواهد کرد».

«نان‌آوران بین‌المللی»

درعین‌حال، با توجه به اختلاف فاحش نرخ ارز و همچنین تفاوت محسوس سطح حقوق و دستمزدها در داخل ایران و خارج از کشور، از سوسی دیگر انگیزه برای فعالیت اقتصادی در خارج از کشور افزایش پیدا می‌کند: «حداقل در این معنا که فرد بتواند شغلی با درآمد دلاری داشته باشد. منظور این است که امکان فعالیت در بازارهای جهانی فراهم شود، به طوری که فرد بتواند درآمد خود را به دلار دریافت کند و حتی در داخل ایران هزینه کند یا به نوعی به «نان‌آور بین‌المللی» برای خانواده‌ها تبدیل شود، بنابراین در موضوع مهاجرت تحصیلی شاهد افزایش هزینه‌ها هستیم که این مسئله می‌تواند به کاهش آن منجر شود، اما در مقابل، موضوع مهاجرت‌های اقتصادی تشدید خواهد شد و افزایش پیدا می‌کند. در حوزه پناهندگی و پناه‌جویی نیز، عامل ناامیدی، بی‌چشم‌اندازی و مسائل مرتبط با ناپایداری و بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، بار دیگر موجب تشدید مهاجرت‌های پناه‌جویانه و پناهندگی خواهد شد و از این منظر نیز روند افزایشی قابل انتظار است».

اما تفاوت اصلی میان دوره‌های قبل و دوره فعلی، حداقل از این جهت است که مهاجرت‌ها تا اطلاع ثانوی بیش از گذشته رنگ‌وبوی یک‌طرفه و بدون بازگشت به خود گرفته‌اند: «چراکه چشم‌انداز داخلی برای بازگشت چندان مساعد نیست. به‌همین‌دلیل مهاجرت‌ها بیش‌ازپیش به سمت مهاجرت‌های یک‌طرفه و به‌اصطلاح مهاجرت‌های بی‌بازگشت سوق پیدا می‌کنند، مگر آنکه اتفاقی خارق‌العاده در سپهر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور رخ دهد. این نکته را می‌توان تفاوت اصلی وضعیت فعلی با دوره‌های پیشین دانست».

مسئله دیگری که وجود دارد این است که خانواده‌ها، به طور کلی، چشم‌انداز روشنی پیش‌رو نمی‌بینند و نسبت به آینده خود و فرزندان‌شان نگران هستند. بالطبع، همین نگرانی باعث می‌شود سرمایه‌گذاری بیشتری بر روی مهاجرت، حداقل مهاجرت فرزندان، انجام دهند و این روند با سرعت بیشتری دنبال شود. درواقع ناامنی و ناپایداری موجود در مقایسه با چند سال پیش به شکل درخور توجهی افزایش یافته و بالطبع، این وضعیت موجب خواهد شد که موج جدید مهاجرت با شدت بیشتری شکل بگیرد و تشدید شود».

www.sharghdaily.com



مجید آریا

از دوستی تا رویارویی در عصر سایبری

داستان پریپچ‌وخم روابط ایران و آمریکااز دوره قاجار تا امروز

فریدون علی‌مازندرانی، حسن فتحانی، مصطفی روستایی

ماند، می‌توان گفت شاید نخستین بذر بی‌اعتمادی عمیقی را کاشت که میوه آن در سال ۱۳۵۷ چیده شد.

انفجار، گسستگی و تولد یک خصومت ساختاری (۱۳۵۷تا دهه ۱۳۸۰)

انقلاب اسلامی در ایران را به سال ۱۳۵۷ می‌توان به منزله یک زلزله ژئوپلیتیک توصیف کرد که تمام معادلات پیشین را در هم ریخت. فروپاشی سریع یک متحد استراتژیک کلیدی برای آمریکا شوکی عمیق بود؛ یا دست‌کم چنین وانمود کرد. اما بحران گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران (۱۳۵۸-۱۳۵۹) این شوک را به یک خصومت شخصی و عمیقاً احساسی تبدیل کرد. این ۴۴۴ روز، روابط دو کشور را نه در سطح دولت‌ها، بلکه در سطح مردمی، مسموم کرد. تصاویر گروگان‌های چشم‌پسته و تظاهرات ضد آمریکایی در خیابان‌های تهران، در آمریکا احساس ملسی را جریحه‌دار کرد و در ایران، حکومت جدید را حول یک دشمن خارجی متحد ساخت. از این نقطه به بعد، رابطه میان دو کشور وارد فاز «عدم تعامل» و «مقابله به مثل» شد. آمریکا به تحریم‌های گسترده روی آورد و از صدام حسین در جنگ علیه ایران (۱۳۵۹-۱۴۲۷) حمایت کرد. این نیز به حمایت از گروه‌هایی در منطقه که منافع آمریکا را هدف می‌گرفتند، روی آورد. دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ شاهد تثبیت این الگوی خصومت بود، هرچند با فرازوشیب‌هایی. دوران ریاست‌جمهوری آنچه در میان مردم اصلاحات نامیده می‌شود، در ایران، فضایی از امید برای تنش‌زدایی ایجاد کرد، اما در نهایت با برچسب «محور شرارت» از سوی جورج دبلیو بوش و اشغال دو کشور همسایه ایران از طرف آمریکا به خاکستر نشست. تنش بر سر برنامه هسته‌ای ایران از دهه ۱۳۸۰ به بعد، کانون جدیدی و مزیم تازه‌ای برای این درگیری فراهم کرد و منجر به تحریم‌های فلج‌کننده چندجانبه شد. اسرائیل هم در جایگاه دشمنی با جمهوری اسلامی ایران، مأموریت تهیه سوخت را بر این آتش تعریف کرد. در این دوره، ماهیت تعارض شروخ به تغییر کرد. اگرچه تهدید نظامی مستقیم همواره وجود داشت (مانند تهدیدات دوران بوش)، اما ابزار اصلی آمریکا، فشار اقتصادی تمام‌عیار و دیپلماسی بین‌المللی برای منزوی کردن ایران بود. در سوی مقابل، ایران نیز بی توانایی‌های نامتقارن خود - نفوذ منطقه‌ای، قدرت موشکی و ظرفیت‌های چریکی و نیابتی- متمرکز شد. این دوران، پایان عصر درگیری‌های متعارف کلاسیک و آغاز عصر «جنگ در سایه» بود.

عصر سایبری و جنگ در منطقه خاکستری (دهه ۱۳۹۰تا اوایل ۱۴۰۵)

با پیشرفت فناوری و پیچیده‌ترشد جهان، صحنه نبرد ایران و آمریکا نیز به فضایی انتزاعی‌تر و در عین حال ملموس‌تر مهاجرت کرد؛ فضای سایبر، دهه ۱۳۹۰ شاهد تشدید چشمگیر جنگ سایبری بین دو کشور بود. حمله بدافزار استاکس‌نت به تأسیسات هسته‌ای ایران که عموما به آمریکا و اسرائیل نسبت داده می‌شود، نشان داد که زیرساخت‌های حیاتی یک کشور- از نیروگاه‌ها گرفته تا ساتلرپیژوها- می‌توانند هدف حملاتی قرار گیرند که مرز بین خرابکاری، جاسوسی و عملیات نظامی قرار می‌گیرند. پاسخ ایران نیز کم‌کم شکل گرفت: حملات سایبری به بانک‌ها، زیرساخت‌های انرژی و نهادهای دولتی آمریکا و متحدانش. این نبرد در سایبر، ویژگی «تعارض نامتقارن» را به وضوح نشان می‌داد؛ کشورهایی که توان نظامی کمتری می‌توانست در حوزه‌های جدید، هزینه‌هایی درخور توجه به ابرقدرتی تحمیل کنند. این دوره هم‌زمان بود با تشدید یک جنگ دیگر؛ جنگ اقتصادی. خروج یک جانبه آمریکا از توافق‌نامه برجام در سال ۱۳۹۷ تحت ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ و اعمال سیاست «فشار حداکثری»، نشان داد که واشنگتن مایل است از سلاح اقتصاد با شدتی بی‌سابقه استفاده کند. هدف، نه‌فقط تغییر رفتار، بلکه به زانو درآوردن کامل اقتصاد ایران بود. این اقدام، هرگونه اعتماد باقی‌مانده به تعهدات دیپلماتیک آمریکا را از بین برد و ایران را به سمت استراتژی «اقتصاد مقاومتی» و تعمیق روابط با قدرت‌های غیرغربی مانند چین و روسیه سوق داد. در این میان، یک جنگ سوسمی نیز در جریان بود؛ جنگ روایت‌ها. فضای مجازی به میدانی برای تأثیرگذاری روانی، انتشار اخبار جعلی و شکل‌دهی به افکار عمومی تبدیل شد. تحلیل احساسات در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهد فضای گفت‌مان عمومی در هر دو کشور به‌شدت قطبی و خصومت‌آمیز شده است. این سه جنگ -سایبری، اقتصادی و روانی- همگی در «منطقه خاکستری» قرار می‌گیرند؛ جایی که حالت رسمی جنگ اعلام نمی‌شود، اما درگیری به‌طور مداوم و با شدت کم تا متوسط جریان دارد.

گسستگی عمیق‌تر: علم، دانشگاه و ذهنیت‌ها

یکی از عمیق‌ترین و شاید غیرقابل جبران‌ترین تأثیرات این تنش طولانی، گسست تدریجی پیوندهای علمی و دانشگاهی بین دو کشور بوده است. در اوج روابط، هزاران دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل می‌کردند و همکاری‌های پژوهشی مشترکی در حوزه‌هایی مانند ناسان‌شناسی، پزشکی و مهندسی وجود داشت. این مبادلات نه‌تنها انتقال دانش، بلکه ایجاد پل‌های انسانی و فهم متقابل را به همراه داشت. اما تحریم‌ها، محدودیت‌های ویزا و فضای خصومت‌آمیز سیاسی، این جریان حیاتی را تقریباً خشکاند. امروز شمار دانشجویان ایرانی در آمریکا به‌شدت کاهش یافته، حضور پژوهشگران دو کشور در کنفرانس‌های یکدیگر دشوار شده و هم‌تألیفی علمی به حداقل رسیده است. در این میان، حضور فرزندان مقامات ایران در آمریکا هم بیش از پیش بر فضای تار علمی و فرهنگی دو کشور سایه افکند و خشم مردم عادی ایران را در سیاست دوگانه نسبت به آمریکا برانگیخت. این «جدایی علمی» فقط یک مسئله آکادمیک نیست؛ یک فاجعه راهبردی برای آینده است. علم مدرن در گفت‌مان و همکاری بین‌المللی پیشرفت می‌کند. با بسته‌شدن این پنجره، هر دو کشور -و به‌ویژه ایران، به دلیل تحریم‌های فلج‌کننده- از جریان اصلی پیشرفت در حوزه‌های حساسی مانند هوش مصنوعی، زیست‌فناوری و علوم دیگر محروم می‌شوند. این انزوا همچنین به شکاف ادراکی دامن می‌زند. نسل‌های جدید در دو سو، یکدیگر را نه از طریق تعامل مستقیم، بلکه از طریق کلیشه‌های رسانه‌ای و روایت‌های رسمی خصومت‌آمیز می‌شناسند. این دور باطل بی‌اعتمادی، هرگونه حرکت به سمت آشتی را در آینده دشوارتر می‌کند. فضای سمی حاکم بر گفت‌مان عسومی که توسط الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی تشدید می‌شود، جای چندیانی برای صدای میانه‌روها یا طرفداران دیالوگ باقی نگذاشته است. این جدایی در سطح جامعه، حتی از قطع روابط دیپلماتیک نیز خطرناک‌تر است؛ زیرا ترمیم آن به زمان بسیار طولانی‌تری نیاز دارد.

چشم‌انداز ۲۰۲۶ و فراتر از آن: بن‌بست دیجیتال یا فرصت‌های نو؟

با نگاه به اوایل سال ۲۰۲۶، چشم‌انداز روابط ایران و آمریکا بیش از هر زمان دیگری تاریک و پیچیده به نظر می‌رسد. کانال‌های دیپلماتیک مستقیم تقریباً وجود ندارند و رقابت منطقه‌ای در خلیج فارس، یمن، سوریه و عراق همچنان داغ است. افزون بر این، عرصه جدیدی از رقابت در حال ظهور است؛ رقابت در فناوری‌های حیاتی آینده. مسابقه برای تسلط بر هوش مصنوعی، امنیت سایبری و انرژی‌های پاک می‌تواند به میدان تازه‌ای برای تنش تبدیل شود؛ جایی که ایران ممکن است با همکاری با رقبای آمریکا، مانند چین، سعی در ایجاد موازنه کند. خطر واقعی در سال‌های پیش‌رو، نه یک جنگ تمام‌عیار کلاسیک، بلکه ادامه و تشدید جنگ در «منطقه خاکستری» است؛ یک حمله سایبری ویرانگر به زیرساخت حیاتی یکی از طرفین که منجر به تشدید غیرقابل کنترل تنش شود، یا یک درگیری محاسبه‌نشده در دریا که به‌سرعت از کنترل خارج شود؛ چیزی که همین امروز بیم آن داشته باشد. اولویت اول، ایجاد مکانیسم‌های اعتمادسازی در برابر بزرگ‌ترین خطر- یعنی درگیری ناخوسته- است. این مسئله می‌تواند شامل خطوط ارتباطی اضطراری بین مقامات نظامی دو کشور برای مدیریت بحران در خلیج فارس یا توافقات ضمنی برای تعریف «خطوط قرمز» در حملات سایبری به زیرساخت‌های کاملاً حیاتی مانند بیمارستان‌ها و شبکه‌های آب باشد. دوم و شاید مهم‌تر، بازکردن درچه‌های کوچک ارتباط انسانی است. حتی در اوج جنگ سرد، مبادلات فرهنگی و علمی بین آمریکا و شوروی ادامه داشت. احیای برنامه‌های پذیرش دانشجو در حوزه‌های غیرحساس، تشویق همکاری‌های علمی در زمینه‌های جهانی مانند مقابله با همه‌گیری‌ها یا تغییرات اقلیمی و تسهیل گردش گردشگران می‌تواند به تدریج دیوارهای بلند بی‌اعتمادی را کوتاه کند. در نهایت، این درک باید در دو طرف شکل بگیرد که یک رویکرد صرفاً مبتنی بر فشار و موازنه منفی، پس از چهار دهه، نه‌تنها به نتیجه مطلوب نینجامیده، بلکه به خصومتی عمیق‌تر و میدان‌های نبرد خطرناک‌تر منجر شده است. خروج از این هزارتو شاید نه‌فقط با یک معامله بزرگ، بلکه با گام‌های کوچک، عینی و مبتنی بر منافع مشترک در مهار بی‌ثباتی منطقه‌ای و اشتراک فناوری‌های غیرمخرب امکان‌پذیر باشد. آینده این رابطه پرآشوب، بیش از آنکه در میدان جنگ تعیین شود، در آزمایشگاه‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز داده، صنایع و اذهان نسل‌های آینده شکل خواهد گرفت.

یادداشت

مشارکت برای انسجام جامعه مدنی؛ افسانه یا واقعیت؟

طبیعی است که تجربه زندگی مستقل و انسانی برای افرادی که توانایی‌ها یا نیازهای متفاوتی دارند، مشکل باشد. ملیحه مقصودی، استاد دانشگاه، می‌نویسد: تحقیقات در حوزه روان‌شناسی محیطی و علوم شهری نشان می‌دهد که کیفیت زندگی بر دو عامل بنیادین استوار است: آرامش روانی و حس ارزشمندی در محیط اجتماعی.

آرامش روانی، توانایی فرد برای بازسازی انرژی و کاهش استرس روزمره است و حس ارزشمندی، تجربه دیده‌شدن، مشارکت و امکان اثرگذاری بر محیط را شامل می‌شود. در سطح فردی، شهروندان می‌توانند با یادگیری اصول تعامل با دیگران، مهارت‌های مراقبتی و حمایتی خود را افزایش دهند. ایجاد شبکه‌های همیاری اجتماعی در محلات نیز امکان تجربه مستقل و امن زندگی را فراهم، و حس ارزشمندی افراد را تقویت می‌کند. همچنین کار با نهادهای محلی و انجمن‌های مدنی به شناسایی و پیگیری نیازهای واقعی افراد کمک می‌کند. متأسفانه آموزش شهروندی در عصر چالش‌های جهانی در کشور ما رایج نیست و هیچ‌کس نیست که دانش مدنی و مشارکت اجتماعی داوطلبانه را دست‌کم به دانش‌آموزان دوره متوسطه بیاموزد.

مسلم است که گسترش فعالیت‌های داوطلبانه مردم سرمایه اجتماعی جامعه را افزایش می‌دهد. اگر قدرت‌های دولتی و عمومی اجازه دهند، تشکل‌پذیری جامعه در سایه این نوع فعالیت‌ها به‌شدت افزایش یافته و موجب رشد سرمایه و حس مسئولیت اجتماعی، و انرژی مشارکتی در جامعه مدنی خواهد شد. به قول مسعود امیرزاده، هر فردی که دغدغه خیر عمومی دارد -استاد دانشگاه، کارشناس، فعال اجتماعی یا حتی یک شهروند عادی- می‌تواند جرقه هم‌گرایی و حساسیت عمومی شود. جامعه از مجموع کنش‌های کوچک اما آگاهانه افراد ساخته می‌شود و هیچ صدا مسئولی بی‌اثر نمی‌ماند. روشن است که حضور مسئولان، استدلال متخصصانه، و مطالبه‌گری پیوسته می‌تواند ساختارها را وادار به انعطاف، بازنگری و اصلاح کند. ساختارها هرچند قدرتمند، ناگزیرند در برابر حضور اجتماعی مشروع و سازمان‌یافته خم شوند.

و شکی نیست که تلاش‌های ما در راه بالندگی جامعه مدنی بدون شک بی‌ثمر نمی‌ماند و این افسانه به‌تدریج به واقعیت خواهد پیوست.

معمای مذاکره

کاش به لیبرالیسم اصلی وفادار بودند؛ زیرا لیبرالیسم خود قانون‌مدار و دارای حساب و کتاب است. اینکه مذاکرات موفق خواهد بود یا ناموفق، در زندگی یک ملت در تاریخ درخور توجه نیست، مهم آن است که درون‌تهی نباشد. اگر یک بطری پلاستیکی خالی را بفشاریم، به‌راحتی فشرده می‌شود اما اگر درون آن سنگ‌ریزه یا حتی آب لطیف باشد، فشرده نخواهد شد.

فشار خارجی در صورت تهی‌بودن داخلی نتیجه می‌دهد و ما با قانون‌گذاری برای مقابله با تحریم و چشم‌پوشی از اجرای قوانین درون را به تهی‌شدن نزدیک کرده‌ایم و آن‌گاه از تورم، از بی‌عدالتی، از تفاوت طبقاتی، از نوسازی کشور، از فاجعه‌بودن محیط زیست و از حسن ارتباط با دیگران غافل می‌ماییم. حداقل به جای ایجاد تشّت در داخل، تلاش برای همبستگی و حمایت از تصمیمات (هرچند نه به دلخواه) را آویزه گوش قرار دهیم و بدانیم تنها در سایه عدالت، نود اسراف، زندگی بهینه و دوری از فساد می‌توانیم به زندگی ادامه دهیم. چرا در سازوکار داخلی مقابله با تحریم را نادیده گرفته‌ایم و مانند مقلدان بی‌هویت به تقلید از جوامع اسراف‌کار رفته‌ایم؟